شناخت‌نامه

درباره صارم‌الدین صادق‌وزیری

عرفان قانعی‌فرد
تاریخ پژوه

■ صارم‌الدین صادق‌وزیری، در ۱۲خرداد ۱۳۰۰ در سنندج متولد شد و دوران دبستان و متوسطه را در سنندج و تبریز در رشته علوم طبیعی به پایان برد. سپس به دانشگاه رفت. حوادث سیاسی ۱۳۲۰ تحصیلات دانشگاهی او را مدتی معلق کرد و یک‌سال به عنوان دبیر دبیرستان برای تدریس به سنندج آمد و بعد به دانشکده حقوق و رشته قضایی رفت. تا سال ۱۳۳۱ جهت شرکت‌کردن در کاندیداتوری نمایندگی دور ۱۷مجلس شورای ملی مشاغلی از قبیل «دادیاری دادسرای تهران، مسوولیت دایره اجرای احکام دادسرای تهران، بازپرسی دادسرای تهران، دادیاری و بازپرسی دادسرای دیوان کیفری» را بر عهده داشت که در انتخابات نمایندگی با دو هزار رای برگزیده شد، اما بنا بر هجوم افراد وابسته به دربار در عرصه سیاسی، ارتش صندوق‌های رای را ابطال کرد و به جای وی، حسن امامی امام‌جمعه وقت تهران را روانه مجلس کرد که این امر با اعتراض دکتر مصدق روبه‌رو شد - که فساد و تقلب در بسیاری از حوزه‌ها وجود دارد - اما فایده‌ای دربرنداشت. البته در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۱ که مجلس با حضور قریب به ۷۵نماینده افتتاح شد، دکتر حسن امامی، برادرزاده همسر مصدق، استاد حقوق دانشگاه تهران، امام جمعه تهران و طرفدار سلطنت و محرم دربار پهلوی به ریاست مجلس برگزیده شد. البته «دکتر کریم سنجابی» توانست از کرمانشاه برگزیده شود. صارم‌الدین صادق وزیری با حزب دموکرات کردستان ایران – مانند صدر قاضی و غنی بلوریان و... – نزدیکی و رفاقت داشت و از طرفی به حزب توده گرویده بود و شاه از انتخاب وی در مهاباد به شدت هراس داشت. سپس از طرف وزیر دادگستری وقت، صادق وزیری دوباره به خدمت اداری دعوت شد و تا ۲۸مرداد ۱۳۳۲ در سمت دادیاری دادسرای تهران باقی ماند که پس از آن دستگیر شد. البته از نظر فعالیت‌های جانبی و اجتماعی، وی از جمله چهره‌های سیاسی بسیار فعال بود که از عمده‌ترین فراز و نشیب‌های کاری وی می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- در سال ۱۳۲۵ «جمعیت کردهای مقیم مرکز» را تاسیس کرد که تا سال ۱۳۵۸ به عنوان سخنگو در آن نهاد فعال بود. وی مدیریت انتشار روزنامه‌ای به نام «بروسکه» را نیز بر عهده داشت که نشریه ارگانی آن جمعیت محسوب می‌شد و بعدها در اواخر دهه ۱۳۷۰ مجددا در تهران بازسازی شد، اما این بار دکتر اسعد اردلان مسوولیت این نهاد اجتماعی را بر عهده گرفت و اساسنامه آن را تغییر داد.

۲- در سال ۱۳۲۸ عضویت حزب توده را می‌پذیرد و در سال ۱۳۲۹ علاوه بر عضویت در شورای مرکزی جمعیت حقوقدانان دموکرات ایران، به عنوان عضو موسس «جمعیت ملی مبارزه با استعمار»، سردبیری روزنامه «شهباز» را برعهده می‌گیرد که تا ۱۳۳۱ ادامه داشت. در خلال عضویت در جمعیت مبارزه با استعمار – به ریاست یحیی خدابنده- ملاقات‌هایی با عناصر موثر جبهه ملی و دولت دکتر مصدق داشت، از جمله در ۳۰تیر ۱۳۳۱، زیرا دکتر مصدق به اهمیت نقش چپ در خنثی‌کردن توطئه‌های دربار آگاه بود.

۳- پس از کودتای ۲۸مرداد از طرف دادرسی ارتش به اتهام علیه براندازی سلطنت، دستگیر می‌شود و ابتدا به زندان قلعه فلک‌الافلاک و آنگاه به همراه زندانیانی مانند کریم کشاورز و... به جزیره خارک تبعید می‌شود. ۱۴ماه را در زندان انفرادی می‌گذراند. در دادگاه تجدیدنظر نظامی به حبس ابد در زندان قصر، محکوم می‌شود اما وی مشمول بخشودگی قرار می‌گیرد و پس از چهار سال‌واندی از زندان رها می‌شود. در مدتی که در زندان لشکر ۲ زرهی – شکنجه‌گاه سرلشکر تیمور بختیار - بود با دکتر حسین فاطمی - یکی از برجسته‌ترین چهره‌های جنبش ملی شدن نفت دولت دکتر مصدق – هم‌بند می‌شود، هرچند قبلا با وی در دفتر وزارت خارجه دیدار و ملاقات کرده بود.

۴- در بدو امر کانون وکلای مرکز از دادن جواز فعالیت وکالت به وی امتناع می‌کند و به ناچار از استان فارس مجوز فعالیت در وکالت را دریافت می‌کند و در تهران به فعالیت تخصصی خود می‌پردازد و پس از مدتی به عضویت اصلی هیات مدیره کانون وکلای مرکز و بازرس اول هیات مدیره کانون وکلای مرکز درمی‌آید و تا ۱۳۵۸ در این سمت باقی ماند.

۵- در سال ۱۳۵۶ نیز جزو وکلا و قضاتی بود که طی نامه‌ای سرگشاده به شاه بر لزوم اجرای قانون اساسی و متمم آن تاکید کردند و فضای باز سیاسی را خواستار شدند. در همان سال جزو موسسین و عضو شورای مرکزی جمعیت حقوقدانان ایران بود که نقش بسیار عمده‌ای در مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران در شکل‌گیری انقلاب ایفا کرد. در سال ۱۳۵۷ نیز به عضویت هیات مدیره جبهه دموکراتیک ایران درآمد.

۶- در سال ۱۳۵۷ سردبیری نشریه هفتگی «صدای معاصر» را بر عهده داشت.

۷- پس از پیروزی انقلاب و آغاز جریانات کردستان به همراه هیات صلح دولت موقت به کردستان رفت و ابتکار تشکیل شورای شهر سنندج را به آیت‌الله طالقانی پیشنهاد داد که پذیرفته شد.

روزی که مصدق را به مجلس بازگرداندیم

صارم‌الدین صادق‌وزیری

با فروپاشی رژیم رضاشاهی به یکباره ده‌ها روزنامه روزانه و هفتگی شروع به انتشار کرده و طبعا در افشای جنایات و غارتگری‌های رژیم گذشته با هم به رقابت برخاستند و مدعیانی نوخاسته قدم به عرصه نویسندگی نهادند که برخی واقعا با استعداد و اکثریت فارغ از هرگونه استعداد و شایستگی بودند. غالبا روزنامه وسیله‌ای برای کلاشی و سوءاستفاده بود و معدودی واقعا در تنویر افکار مردم کوشا بودند. در زمان رضاشاه، مدارس متوسطه و دانشگاه جدیدالتاسیس نیز عرصه بلامنازع سازمان پرورش افکار بودند و میدانی برای سخنرانی خطبایی مانند شیخ‌الملک اورنگ و رضازاده‌شفق. سخنرانان پرورش افکاری دامنه مداهنه و تملق را به آنجا رساندند که رضاشاه را به جایگاه خدایی نشاندند. سردار انتصار اعلم سخنرانی خود را با تحریف اشعار سعدی چنین آغاز کرد: بنده همان به که ز تقصیر خویش- عذر به درگاه رضا آورد/ ور نه سزاوار جهانداریش- کس نتواند که به‌جا آورد، که در مصرع دوم بیت اول، رضا را به‌جای خدا آورده و در مصرع اول بیت دوم، به جای کلمه «خداوندش» کلمه جهانداریش را نشانده است! نویسنده این سطور چندماه قبل از فروپاشی رژیم رضاشاهی دیپلمه رشته علمی بود و آماده ورود به دانشگاه. دانشگاه جدیدالتاسیس شامل سه دانشکده بود: پزشکی، فنی، حقوق و علوم‌سیاسی و عمارت دانشکده‌های دیگر هنوز ساخته نشده بود. در محیط ملتهب پس از سقوط رژیم رضاشاهی، دانشجویان دانشکده حقوق و علوم سیاسی بهترین ماده اولیه برای تبلیغات سیاسی بودند و هر دانشجو بسته به درجه آگاهی و مطالعاتی که در رشته‌های اجتماعی داشت به این یا آن گرایش سیاسی تمایل پیدا می‌کرد. محیط دانشکده حقوق در آن سال‌ها پر از شور و حرارت بود و مباحثات سیاسی اشتغال عمده دانشجویان بود و گاه مقدم بر دروس دانشگاهی. انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی فرصت مناسبی برای تشدید مبحث و گفت‌وگوی سیاسی و برگزاری سخنرانی‌های انتخاباتی شد، شور و شوق دانشجویان زایدالوصف بود. به‌خاطر دارم سیدمهدی پیراسته که بعدها در زمان محمدرضا شاه وکیل مجلس و وزیر و استاندار و سفیرکبیر شد، برای دکتر احمد متین‌دفتری تبلیغ می‌کرد و من برای موتمن‌الملک، دکتر مصدق، ملک‌الشعرای بهار و سلیمان میرزا اسکندری تبلیغ می‌کردم، در حالی که هیچ‌گاه، هیچ‌یک از این رجال را ندیده بودم ولی با مطالعه رویدادهای گذشته، آنان را از مخالفان رژیم دیکتاتوری و هواخواه آزادی و آزادی‌خواهی می‌دانستم.مبارزه‌بامیلسپو، مستشار آمریکایی‌ورییس کل دارایی نیز فرصت دیگری برای اوج گرفتن فعالیت‌های سیاسی و تشدید شور و شوق دانشجویان فراهم کرد. در آن زمان غیر از حزب توده ایران و ابوالحسن ابتهاج، رییس کل بانک ملی، کانون مهندسین که به تازگی توسط زنده‌یاد مهندس غلامعلی فریور تاسیس شده بود، مرکز دیگری برای هدایت مبارزه علیه میلسپو بود. من در آن ایام به دیدار مهندس فریور در کانون مهندسین که در کوچه‌ای در خیابان سعدی شمالی بالاتر از شرکت بیمه ایران واقع بود، رفتم و آمادگی خود را برای هر نوع کمک در این مبارزه اعلام داشتم و در دانشکده حقوق نیز دانشجویان را برای پیوستن به این مبارزه تبلیغ و تشویق می‌کردم.در آن زمان مسایل صنفی دانشجویان جای خود را داشت ولی به هیچ‌وجه موجب برانگیختن شور و شوق در دانشجویان نمی‌شد. باید یادآوری کنم که در آن زمان دانشجویان در هیچ‌یک از سه دانشکده مذکور در بالا دارای سازمان دانشجویی نبودند و به طریق اولی سازمان دانشجویی دانشگاه نیز وجود نداشت ولی تجربیات روزمره، راه را برای نوعی انتخاب اصلح سخنرانان هر یک از دانشکده‌ها می‌گشود. به‌خاطر دارم که سخنران اصلی اجتماعات دانشجویی در دانشکده پزشکی، نصرت‌الله جهانشاهلو بود، که جزو ۵۳ نفر سال‌ها در زندان بود و پس از شهریورماه ۲۰ از زندان آزاد شده و برای ادامه تحصیل به دانشکده طب برگشته بود. در دانشکده فنی نیز سخنران اصلی، دانشجویی به نام فزونی بود که بعدها در روزنامه فکاهی – سیاسی باباشمل با نام مستعار مهندس‌الشعرا، اشعار جالبی می‌سرود. در دانشکده حقوق نیز من از جمله کسانی بودم که دانشجویان به سخنرانی آنان توجه مخصوص نشان می‌دادند.مجلس شورای ملی البته کانون اصلی مبارزات سیاسی بود و دکتر مصدق در آن مجلس نقش اصلی را ایفا می‌کرد. من در عمرم دو بار به عنوان تماشاچی به مجلس رفتم و هر دو بار در مجلس چهاردهم بود؛ یکبار روزی که دکتر مصدق علیه اعتبارنامه سیدضیاءالدین طباطبایی، نطق جالب و افشاگرانه‌ای ایراد کرد و بار دوم روزی بود که دکتر مصدق طرح مشهور خود درباره منع اعطای هرگونه امتیاز نفت را عنوان و مجلس نیز آن طرح را تصویب کرد. رفتن به جلسات مجلس به عنوان تماشاچی مستلزم آن بود که یکی از نمایندگان، تماشاچی را به اداره بازرسی مجلس معرفی کرده باشد. هر دو بار مرحوم سردار معظم کردستانی (فرج‌الله آصف)، وکیل سنندج به اکباتانی رییس بازرسی مجلس مرا معرفی و خواستار صدور کارت ورود به جلسه مجلس برایم شده بود.زنده‌یاد دکتر مصدق گذشته از مسایل اصولی مربوط به حاکمیت و استقلال ملی و آزادی‌های سیاسی که محتوای غالب نطق‌های او را تشکیل می‌داد، نسبت به مساله مبارزه با فساد و طرد عناصر فاسد حساسیت خاصی نشان می‌داد، تاریخ گذشته و حال ایران نشان می‌دهد که این موضوع از چه اهمیتی برخوردار بوده و هست. در جلسه علنی مورخ ۱۳اسفند ۱۳۲۳ دکتر مصدق ضمن پرداختن به این مساله چون با بی‌تفاوتی اکثریت مجلس و مشاجره لفظی تعدادی از وکلا روبه‌رو شد، جمله معروف «اینجا دزدگاه است» را ایراد و در برابر اعتراض نمایندگان اکثریت، جلسه را ترک کرد و گفت که دیگر به مجلس بازنخواهد نگشت و روانه منزل شد. طبیعی بود که این ابزار سیاسی چه تاثیری در جامعه به‌خصوص روی هواداران دکتر مصدق داشت. روز پانزدهم اسفند من که همواره پیاده از منزل (واقع در خیابان ری) به دانشگاه می‌رفتم و در طی این مسیر طولانی ناظر وضع شهر و احیانا حرکات و تجمعات مردم بودم، در آن روز پس از عبور از خیابان‌های مرکزی شهر احساس کردم که وضع شهر عادی نیست و احتمالا تظاهراتی در پیش است. هر چه به دانشگاه نزدیک‌تر می‌شدم این احساس بیشتر تقویت می‌شد و چون به دانشکده حقوق رسیدم، دیدم که در آنجا نیز جنب‌وجوش بین دانشجویان وجود دارد. در آن تاریخ من سال آخر دانشکده را به پایان می‌بردم، بلافاصله با رفقای دانشجو وارد گفت‌وگو شدم و معلوم شد که گروهی از مردم تصمیم گرفته‌اند به خانه دکتر مصدق بروند و او را با خود به مجلس ببرند. پس از چند دقیقه تبادل‌نظر به این نتیجه رسیدیم که ما دانشجویان پیش‌قدم شویم و دسته‌جمعی به منزل دکتر مصدق برویم و او را به مجلس ببریم تا تودهنی محکمی به اکثریت کذایی زده باشیم. جای درنگ نبود دانشجویان کلاس‌های دیگر و نیز دانشکده‌های دیگر را در جریان گذاشتیم و دسته‌جمعی به طرف منزل دکتر مصدق در صفوف مرتب روان شدیم.

نمایندگان دانشجویان قاطعانه از دکتر مصدق استدعا کردند که سنگر مجلس را خالی نگذارند و در معیت او به طرف مجلس حرکت کنند. دکتر مصدق وقتی با اصرار دانشجویان روبه‌رو شد با توجه به تعداد کثیر دانشجویان به خواسته دانشجویان گردن نهاد و آماده حرکت به سوی مجلس شد

وقتی که به منزل دکتر مصدق رسیدیم، دیدیم که قبل از ما عده دیگری نیز در برابر منزل او اجتماع کرده و خواستار همراهی او تا مجلس شده‌اند. وقتی دکتر مصدق از آمدن انبوه دانشجویان باخبر شد اجازه داد که نمایندگان دانشجویان وارد منزل شوند و تقاضایشان را حضورا با او در میان بگذارند.نمایندگان دانشجویان قاطعانه از دکتر مصدق استدعا کردند که سنگر مجلس را خالی نگذارند و در معیت او به طرف مجلس حرکت کنند. دکتر مصدق وقتی با اصرار و ابرام دانشجویان روبه‌رو شد با توجه به تعداد کثیر دانشجویان به خواسته دانشجویان گردن نهاد و آماده حرکت به سوی مجلس شد. اتومبیل حامل او را ما دانشجویان کاملا احاطه کرده بودیم و اجازه نمی‌دادیم مردم عادی به آن نزدیک شوند. البته همزمان گروه کثیری که قبلا در برابر منزل او و حوالی آن اجتماع کرده بودند نیز به حرکت درآمدند و دمونستراسیون عظیم و باشکوهی شکل گرفت که هسته اصلی آن را دانشجویان دانشگاه تشکیل می‌دادند که همان‌گونه که یادآوری شد اتومبیل حامل دکتر مصدق را اسکورت می‌کردند. هرقدر از منزل دکتر مصدق فاصله می‌گرفتیم بر تعداد شرکت‌کنندگان در دمونستراسیون افزوده می‌شد، البته هر از چند گاه نیز شعارهایی به طرفداری از دکتر مصدق داده می‌شد که با تایید و کف‌زدن‌های مشایعان مواجه می‌شد.وقتی که اتومبیل حامل دکتر مصدق به مدخل میدان بهارستان رسید چنین تصمیم گرفتیم که او را از اتومبیل پیاده و روی دست به مجلس ببریم، همین کار را کردیم و او را بر سر دست گرفتیم. چند قدم مانده بود که به در بزرگ مجلس برسیم، با صف سربازان مسلحی که مدخل مجلس را مسدود کرده و با سرنیزه آماده حمله بودند، مواجه شدیم. در این هنگام من در جلو دانشجویانی که دکتر مصدق را روی دست گرفته بودند، حرکت می‌کردم. وقتی که با سرنیزه سربازی که در مقابلم بود مواجه شدم و به حالت حمله به طرف من هجوم آورد، تغییر جهت دادم، ولی فرصت گریز نبود و سرنیزه به پهلویم فرو رفت. با اینکه پالتو، پولیور و کت کلفت بر تن داشتم نوک سرنیزه همه را دریده و پهلویم مجروح شد. احساس درد شدیدی کردم، رفقا متوجه شدند و بازویم را گرفتند تا مرا نجات دهند. در همین اثنا سربازان به تیراندازی هوایی پرداختند و من جمال امامی را دیدم که از مجلس بیرون آمد و با عصبانیت به طرف سرتیپ گلشائیان، حاکم نظامی تهران رفت و به او اعتراض کرد که چرا تیراندازی کرده‌اید و دو سیلی آبدار به‌گونه او نواخت.رفقای دانشجو، دکتر مصدق را به کافه یاس بردند و دو، سه نفر از آنان مرا به مطب دکتر حبیب موید که درست در مدخل میدان بهارستان نبش خیابان صفی‌علیشاه و روبه‌روی کتابخانه صفی‌علیشاه قرار داشت، بردند. دکتر موید در مطبش که در طبقه پایین قرار داشت، مرا معاینه کرد و گفت خیلی شانس آورده‌ای، اگر سرنیزه دو سانتی‌متر دیگر فرو می‌رفت کلیه‌ات پاره شده بود. زخم را پس از پانسمان، بخیه زد و آن را بست و من یک‌تومان ویزیت او را پرداختم و تشکر کردم. در این فاصله دکتر مصدق را به داخل مجلس برده بودند و مردم در حال متفرق شدن بودند. هنوز میدان بهارستان را ترک نکرده بودیم فهمیدیم که بر اثر تیراندازی جوانی که در بالکن ساختمان روبه‌روی مجلس ایستاده بود، مورد اصابت گلوله قرار گرفته و تا او را به بیمارستان رسانده بودند، در گذشته بود، نام فامیلی این جوان خواجه‌نوری بود.

مجلس یادبود در سالن اجتماعات دانشکده حقوق

حرکت و اقدام ما دانشجویان در بردن دکتر مصدق به مجلس یک رویداد تاریخی بود، زیرا برای نخستین‌بار در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، دانشجویان به ابتکار خود و بدون وابستگی به هیچ حزب و دسته سیاسی به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده وارد عرصه سیاست روز شدند و مهر خود را بر وقایع زدند.اما ما به همین اندازه اقدام قناعت نکردیم و تصمیم گرفتیم برای جوانی که کشته شده بود و اسمش خواجه‌نوری بود در سالن اجتماعات دانشکده حقوق به‌طور رسمی مراسم یادبود برگزار کنیم و از دکتر مصدق و تعدادی از رجال خوشنام برای حضور در این مجلس دعوت به عمل آوریم. با مذاکرات مفصلی که با اولیای وقت دانشکده انجام دادیم، موافقت دانشکده را برای برگزاری مجلس یادبود در سالن اجتماعات دانشکده تحصیل کردیم، وقتی روز و ساعت برگزاری مجلس یادبود را تعیین کردیم، مراتب را به دکتر مصدق اطلاع دادیم و به مطبوعات نیز این خبر را رساندیم. رفقای دانشجو تصمیم گرفتند برای جلوگیری از هجوم فرصت‌طلبان برای سخنرانی و خودنمایی، در مجلس یادبود فقط یک سخنرانی از طرف نماینده دانشجویان ایراد شود و سپس از دکتر مصدق خواهش کنیم که با ایراد سخنرانی نظرات خود را به عنوان حسن‌ختام بیان کند. وظیفه ایراد سخنرانی از طرف دانشجویان به عهده من گذاشته شد و من خطابه‌ای غرا و پرشور و مملو از احساسات وطن‌دوستانه و آزادیخواهانه تهیه و تصریح کردم که ما دانشجویان آماده‌ایم هرگاه که لازم شود جان خود را فدای استقلال و آزادی وطن کنیم و سرافرازانه بر این پیمان استوار باشیم.ایغان. ایغان. ایغان. مجلس یادبود در روز و ساعت مقرر تشکیل شد و جمعیت به قدری زیاد بود که در سالن اجتماعات عده زیادی سرپا ایستاده بودند. غیر از دکتر مصدق، دکتر عبدالله معظمی و مهندس احمد زیرک‌زاده و عده‌ای دیگر از رجال خوشنام در ردیف اول نشسته بودند. پس از اعلام شروع برگزاری مراسم، من در پشت میز خطابه قرار گرفتم و به‌طوری که در بالا اشاره شد خطابه‌ای را که تهیه کرده بودم را با شور و حرارت تمام قرائت کردم. مجلس در سکوت محض به اظهارات من گوش می‌داد. ناگهان دیدم مردی تنومند و سیاه برزنگی با چشمان زرد از حدقه درآمده به پا خاسته و دست‌هایش را به علامت شعار دادن تکان می‌داد و می‌گفت: ایغان. ایغان. ایغان! من تا آن وقت عباس خلیلی، مدیر روزنامه اقدام را ندیده بودم و نمی‌شناختم، این سیاه برزنگی او بود و سخت تحت تاثیر بیانات من به هیجان افتاده و به شعار دادن پرداخته است و چون حرف «ر» را مانند فرانسویان «غ» تلفظ می‌کرد به‌جای ایران. ایران فریاد می‌زد.

ایغان. ایغان. ایغان!

برای چند لحظه من سکوت کردم تا هیجان او فروکش کرد و سرجایش نشست، آنگاه خطابه را به پایان رساندم که با کف‌زدن‌ها و ابراز احساسات تمام حاضران که به پاخاسته بودند، مورد تایید و تحسین قرار گرفت.سپس دکتر مصدق پشت میز خطابه رفت و به شیوه معمول خود درس دیگری در لزوم فداکاری در راه آزادی و استقلال وطن به همگان داد و ضمنا از جنبش دانشجویان و مسوولان آن قدردانی و از درگذشت خواجه‌نوری اظهار تاسف فراوان کرد.به این ترتیب ما دانشجویان در آن روزهای پرتلاطم، نشان دادیم که جنبش دانشجویی تا چه اندازه می‌تواند در مسیر وقایع سیاسی در لحظات حساس تاثیر بگذارد و هیات حاکمه را به عقب‌نشینی وادار کند. این نخستین اجتماع رسمی سیاسی بود که در دانشگاه و با ابتکار دانشجویان برگزار شد و نشان داد که اگر دانشجویان هوشیارانه و آگاهانه نبض جریانات سیاسی را در دست داشته باشند و بیم و هراس به دل را ندهند و صرفا از احساسات وطن‌دوستی و آزادی‌خواهانه پیروی کنند، چه نیروی تعیین‌کننده‌ای در حیات سیاسی جامعه خواهند بود. من چون هیچ‌گاه از خود نگفته‌ام و از خود نمایی پرهیز کرده‌ام، اینک پس از ۶۳ سال ماجرای واقعی این رویداد تاریخی را برای اطلاع نسل حاضر می‌نگارم. یاد باد آن روزگاران یاد باد.

با ورود قوای متفقین در شهریورماه ۲۰، سیستم پلیسی- نظامی رضاشاهی چون کاخی مقوایی به یکباره از هم پاشید. مردم ایران که به اثر تبلیغات شبانه‌روزی، باور کرده بودند که حکومتی مقتدر و استوار بر سر کار است، در روزهای اول دستخوش بهت و حیرت شدند و به‌تدریج که از آثار این بهت و حیرت زایل شد، زبان‌ها باز و در همه جا صحبت از اجحافات و بگیر و ببندها و تجاوزات به حقوق مردم بود و داستان جنایات عمال رژیم رضاشاهی نقل مجالس شد. ابتدا در مجلس شورای ملی وکلایی که تا دیروز ثناگو و ثناخوان رضاشاه بودند زبان به انتقاد گشودند. سیدیعقوب انوار با «الخیر فی ماوقع» آغاز سخن کرد و سپس با عباراتی که تا آن روز از محرمات بود بر گرده رژیم فروپاشیده تازیانه نواخت و علی دشتی خواستار آن شد که دولت نگذارد رضاخان وجوه و اموالی را که با زور و جبر از مردم گرفته و ثروت ملی را به یغما برده است، با خود به خارج ببرد.در زمان رضاشاه در تهران سه روزنامه یومیه بیشتر منتشر نمی‌شدند. اطلاعات، ایران و کوشش که مدیران هر سه روزنامه وکیل منصوب رژیم در مجلس بودند و طبعا این روزنامه‌ها ارگان مطبوعاتی رژیم بودند و جز ستایش ترقیات محیرالعقول در صحنه سیاست و اجتماع ایران، چیزی نمی‌نوشتند و چنین وانمود می‌کردند که ایران بهشت روی زمین و محسود جهانیان است!

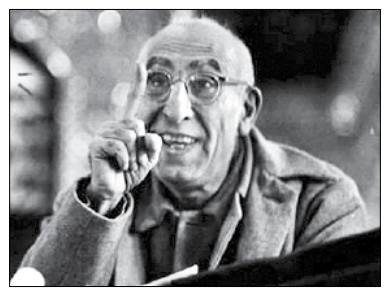

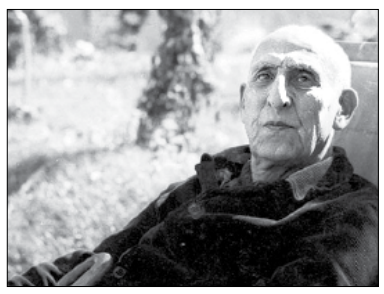

تاریخ بی‌قراری

منابع مشروطیت

محمود فاضلی

■ در بحث انقلاب مشروطیت نمی‌توان از بعضی رساله‌هایی که در توجیه و تفسیر این نوع حکومت یا رد آن تالیف شده، چشم‌پوشی کرد. رساله تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله را شیخ محمدحسین نایینی در باب مشروعیت مشروطه نوشت و تلاش کرد حکومت مشروطه را بر شالوده‌های شریعت اسلامی تفسیر کند. رساله دیگر در توجیه و تفسیر مشروطیت بر پایه اصول اسلامی اللئالی المربوطه فی وجوب المشروطه نوشته شیخ محمد اسماعیل محلاتی غروی بود. رساله انصافیه هم از ملاعبدالرسول کاشانی در دفاع از مشروطیت و اثبات عدم تطبیق آن با شریعت اسلامی است. کلمه جامعه شمس کاشغری از فاضل خراسانی ترشیزی در معنای شورا، مشروطه، مجلس شورای ملی و توافق مشروطیت با قانون اسلامی بود. شیخ رضا دهخوارقانی نیز رساله توضیح مرام را در باب دمسازی تشیع با مشروطیت تالیف کرد. مکالمه مقیم و مسافر از حاج آقا روح‌الله نجفی اصفهانی رساله دیگری است در دفاع از مشروطیت و اثبات مشروعیت آن. رساله قانون مشروطه مشروعه از سیدعبدالحسین لاری به دفاع از مشروطیت می‌پردازد. عمادالعلما خلخالی هم رساله بیان معنای سلطنت مشروطه و فوایدها را در تبیین و پشتیبانی از مشروطیت، پیش از استبداد صغیر نوشته است. در مقابل رساله‌هایی که در دفاع از مشروطیت تالیف شدند، رساله‌هایی هم هستند که در رد مشروطیت است و پیش از همه باید از تذکرهالغافل و ارشادالجاهل منتسب به شیخ فضل‌الله نوری یا سیداحمد یاد کرد. این رساله از جمله رسایل مهم مشروعه‌خواهان است در نقد مشروطه و مشروطه‌طلبان و بسط اندیشه مشروعه‌خواهی. دلایل براهین الفرقان فی بطلان قوانین نواسخ محکمات‌القرآن و صواعق سبعه از شیخ ابوالحسن نجفی مرندی نیز رساله‌ای است در مذمّت و رد مشروطیت. شیخ فضل‌الله نوری نیز رساله‌ای نوشت به نام حرمت مشروطه که اصلی‌ترین منبع در باب اندیشه مشروعه‌طلبی است. در این خصوص باید از رساله کشف‌المراد من‌المشروطه و الاستبداد از محمد حسین‌بن علی اکبر تبریزی نیز یاد کرد. این رساله نیز در جهت فکری مشروعه‌خواهان تالیف شده است.

آثار ادوارد براون

ادوارد براون دو کار در زمینه مشروطه دارد؛ یکی به اسم انقلاب مشروطیت و دیگری به نام جراید و مجلات دوره مشروطیت. در جراید و مجلات، سندهایی به دست داده که می‌تواند مورد استفاده مورخان قرار گیرد. در کتاب اصلی هم مقداری از مذاکراتی را نقل کرده که در داخل کشور انگلستان درباره انقلاب مشروطه جریان داشت. چون او با رجال انگلیس که با مشروطیت ایران مرتبط بوده‌اند، آمد و شد داشت از این طریق اطلاعاتی کسب می‌کرد. از دیدگاه افشار، براون از اطلاعات ایرانیانی که در آن زمان مهاجرت کرده بودند مانند معاضدالسلطنه، سیدحسن تقی‌زاده، فضلعلی آقا مولوی تبریزی و دیگرانی که به انگلستان رفته بودند، استفاده کرده است. کتاب‌های دیگری که بعدها راجع به انقلاب مشروطه توسط فرنگی‌ها نوشته شد و همه آنها از کتاب‌های براون استفاده کرده‌اند، بر پایه و مایه کتاب براون نیست. خود انگلیسی‌ها بعدها اسناد و مدارکی را از وزارت خارجه انگلیس، به نام کتاب آبی چاپ کردند و سردار اسعد دستور ترجمه‌اش را داد.

کتاب یحیی و تاریخ ملک‌زاده

به گفته افشار دو نوع منبع تا زمان کسروی یا در دسترس مورخان نبود یا مناسب نبود منتشر شود. بعد از رفتن رضاشاه خاطرات یحیی دولت آبادی که از دست‌اندرکاران مشروطه بود و نیز کتاب دکتر ملک‌زاده پسر ملک‌المتکلمین منتشر شد. از این دو، کتاب دولت‌آبادی مهم‌تر است. ملک‌زاده بیشتر توجهش به چیزهایی بوده که دیگران هم نوشته‌اند، اما میرزا یحیی دولت آبادی چون در کارهای معارف و مدارس وارد بود اطلاعاتش دست اول است. در کتاب‌های دیگر آنچه در این مورد هست، رونویسی است. این دو کتاب در زمره کتاب‌هایی قرار دارند که در تاریخ مشروطیت ایران بسیار موثر بوده‌اند.

خاطرات تقی‌زاده

خاطرات عبدالله مستوفی هم کتاب بسیار مفیدی است ولی از جوهر مشروطیت بحثی در آن نیست. بیشتر آداب و رسوم و این جور چیزهاست. اما در سنوات بعدتر کتاب‌هایی منتشر شد که کتاب‌های باارزشی است، مثل خاطرات احتشام السلطنه یا خاطرات تقی‌زاده که وصیت کرده بود تا ۱۰سال بعد از مرگش چاپ نشود و پس از مرگ او هم به دوره بعد از انقلاب موکول شد. یا خاطرات مستشارالدوله که در پنج جلد چاپ شده و حاوی دقایقی است که کتاب‌های قبلی را تکمیل می‌کند.

سه دفتر با ارزش

یکی از منابع مشروطیت اخبار و گزارش‌هایی است که در جراید خارجی منتشر می‌شد. روزنامه‌های فرانسوی و انگلیسی و تا حدودی آلمانی، ترکی و حتی هندی در آن زمان گزارش‌هایی از انقلاب مشروطه منتشر می‌کردند. البته اخبار و اطلاعاتی که در روزنامه‌های فرانسه و انگلیسی وجود دارد، بیشتر است چون مشروطه‌خواهان در این دو کشور جمع بودند. کسانی هم بودند که بریده روزنامه‌ها را تهیه می‌کردند و در کتابچه‌ای می‌چسباندند و نگه می‌داشتند.